



ISSN:2588-7033



Confrontation of the Mushasha'ids and Shah Ismail Safavi

Mohsen Rahmati ^{a*}, Davood Alijavadi ^b

^a Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khoramabad, Iran

^b M.A Student of History of Islamic Iran, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khoramabad, Iran

KEYWORDS

Khuzestan, Safavids, Mushasha'ids, Shah Ismail, Fallah ibn Mohsen

Received: 21 January 2025;

Accepted: 22 February 2025

Article type: Research Paper

DOI:10.22034/hsow.2025.2051392.1598

ABSTRACT

By trying to achieve political power, the Shiite Mushasha'ids were able to form a local government in the marshes of southwestern Iran in the middle of the 9th century. However, Shah Ismail, who founded the Safavid state at the beginning of the 10th century, had claimed a national government. Obviously, this led to conflict between them. This study, using a descriptive-analytical approach, seeks to answer the question of why and how the Safavid Shah Ismail invaded the Mushasha'ids and took control of their territory. The findings show that Shah Ismail invaded Hoveyzeh from Baghdad at the end of Rajab 914 AH. Taking advantage of their internal disputes of the Mushasha'ids he crushed them in a one-day battle. He ended the Mushasha'id rule through killing the leaders of the Mushasha'ids, appointing one of the Qizilbash emirs in Hoveyzeh, and overthrowing the Ra'anashi Family in northern Khuzestan. Yet, due to the rebellion of the Arabs in the region, and expelling of the Qizilbash garrison from Hoveyzeh, Shah Ismail was forced to maintain the Mushasha'i dynasty by appointing Fallah ibn Mohsen as the first Safavid governor in western Khuzestan, after considering conditions such as the climate of the region, its geographical position, and the deep conjunction between the Mushasha'ids and the tribes in the region.

* Corresponding author.

E-mail address: Rahmati.mo@lu.ac.ir

©Author





رویارویی نظامی مشعشعیان و شاه اسماعیل صفوی

محسن رحمتی^{الف*}، داود علی جوادی^ب

^{الف} استاد، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران، Rahmati.mo@lu.ac.ir

^ب دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران،

davood.alijavadi@gmail.com

واژگان کلیدی	چکیده
خوزستان، صفویان، مشعشعیان، شاه اسماعیل، فلاح بن محسن	مشعشعیان شیعی مذهب، با تلاش برای دستیابی به قدرت سیاسی در نیمه قرن نهم توانستند یک حکومت محلی در هورهای جنوب غربی ایران تشکیل دهند. اما شاه اسماعیل که دولت صفوی را در ابتدای قرن دهم پایه گذاشت، داعیه دار حکومتی در سطح ملی بود. بدیهی است که این امر، جدال آنها را در پی داشت. این مقاله با رویکرد توصیفی - تحلیلی در صدد پاسخ به این پرسش است که شاه اسماعیل صفوی چرا و چگونه بر مشعشعیان تاخت و قلمروی آنها را زیر فرمان گرفت. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شاه اسماعیل در اواخر رجب ۹۱۴ ق، از بغداد به هویزه تاخت. او با استفاده از اختلافات داخلی مشعشعیان، آنها را در یک نبرد یک روزه درهم شکست. او با قتل سران حکومت مشعشعی، انتصاب یکی از امرای قزلباش در هویزه و برکشیدن خاندان رعنائی در شمال خوزستان، به سلطه مشعشعیان پایان داد؛ اما به واسطه شورش اعراب منطقه و اخراج شهنه قزلباش از هویزه، شاه اسماعیل ناچار شد با در نظر گرفتن شرایطی چون آب و هوای منطقه، موقعیت جغرافیایی و پیوند عمیق میان مشعشعیان و اعراب منطقه، با انتصاب فلاح بن محسن به عنوان نخستین والی صفوی در غرب خوزستان، خاندان مشعشعی را ابقاء کند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۰۲	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۴	
مقاله علمی پژوهشی	

مقدمه

پیوند و تداخل میان تشیع و تصوف که از قرن هفتم هجری و در عهد ایلخانان آغاز و رو به فزونی گذاشته بود، از قرن هشتم به پیدایش نهضت‌ها و جنبش‌های دینی - سیاسی صوفیان بر اساس آموزه‌های شیعی منجر شد. لذا در طول دو قرن هشتم و نهم، نهضت‌های متعددی از این دست ظهور کردند که غلو و مهدویت به عنوان مهمترین آموزه شیعی مشترک میان آنها بود. در این میان، مشعشعیان به سرکردگی سید محمد مشعشعی، با استفاده از میراث تلفیقی ابن فهد الحلی، نهضتی را آغاز کردند که به تشکیل حکومت در نواحی باتلاقی در غرب خوزستان و شرق عراق منجر شد؛ اما هیچگاه نتوانستند از حدّ یک حکومت محلی فراتر روند. صفویان نیز به عنوان مرشدان خانقاه اردبیل، از نیمه قرن نهم برای دستیابی به قدرت سیاسی دست به کار شدند ولی فقط در اوایل قرن دهم توانستند به حکومت برسند. طبیعی است که بین دو نهضت صفویان و مشعشعیان، اشتراکات بسیاری در ابعاد اجتماعی، فرهنگی، فکری و ایدئولوژیکی وجود داشت (نک: رنجبر، ۱۳۸۲: ۱۹۸). اگر چه مشعشعیان هیچگاه از سطح یک حکومت محلی کوچک در غرب خوزستان فراتر نرفتند، ولی شاه اسماعیل ضمن غلبه بر پایتخت و دیگر ایالات مهم و بزرگ ایران از قفقاز تا فارس و عراق، در همان آغاز با رسمیت دادن به مذهب تشیع تشکیل یک دولت ملی بر مبنای مذهب تشیع را هدف خود قرار داد.

تلاش برای تحقق دولت ملی، شاه صفوی را در تقابل با حکومت‌های محلی کوچک و بزرگ در نواحی مختلف کشور، حتی حکومت‌های شیعه‌مذهب، قرار می‌داد. بدیهی است که مهمترین این نوع حکومت‌ها، مشعشعیان بودند که با داشتن ساختار سیاسی - مذهبی شبیه به صفویه و همچنین به واسطه تسلطشان بر بخش‌هایی از عراق و خوزستان، دقیقاً در نقطه مقابل اهداف و برنامه‌های شاه اسماعیل در ایجاد وحدت سیاسی - مذهبی در کشور قرار داشت. از این رو، برخورد بین آن دو اجتناب‌ناپذیر بود. این پژوهش در صدد است تا با بررسی چگونگی تقابل نظامی بین آن دو، به این پرسش پاسخ دهد که شاه اسماعیل صفوی چرا و چگونه بر مشعشعیان تاخت و قلمروی آنها را زیر فرمان گرفت.

پیشینه پژوهش

از آنجا که منابع دوره صفوی، گزارش این منازعه را با اختصار - و بعضاً حتی متناقض و مبهم - آورده‌اند، در تحقیقات جدید نیز کمتر به این تقابل توجه شده است. آنها در این باره، فقط به یک اشاره اجمالی بسنده کرده‌اند: کسروی (۱۳۶۲: ۴۲-۴۳) بدون ارائه بحث پیرامون این رویداد، فقط به نقل چهار روایت از مورخان متقدم در این باره پرداخته است. مدرسی چهاردهمی (۱۳۵۶: ۱۶۰-۱۶۱) نیز فقط به نقل روایات موجود بسنده نموده است، هیچ بحثی پیرامون آن ندارد. زبیدی (۱۹۸۲: ۱۶، ۵۶) دو بار و هر بار به اختصار فقط در یک سطر به غلبه اسماعیل بر مشعشعیان اشاره کرده است. رنجبر (۱۳۸۲: ۱۸۷-۱۹۷) نیز ضمن دسته‌بندی مفصل روایات مربوط به این منازعه، فقط خطوط کلی روایات مزبور را نقل کرده است ولی درباره کم و کیف این جدال، تقریباً هیچ تحلیل و اظهار نظری ندارد. قیم (۱۳۸۸: ۱۵۶-۱۶۱) در حین بررسی تاریخ سیاسی مشعشعیان و نقد روایت کسروی در این خصوص، برخی روایات منابع تاریخی در خصوص رویارویی نظامی صفویه با مشعشعیان را بدون تحلیل و نظر، فقط نقل کرده است. مطهری و نجفی نژاد (۱۳۹۷) نیز فقط علل و عوامل تقابل و تضاد بین شاه اسماعیل و مشعشعیان را بررسی کرده‌اند ولی کمترین مطلبی درباره درگیری نظامی آن دو ندارند.

۱. تکوین حکومت مشعشعیان و مبانی اعتقادی آن

آغاز شکل‌گیری خاندان مشعشعی را به نیمه اول قرن نهم هجری نسبت داده‌اند. اگر چه، در تعیین زمان آغاز به کار مؤسس سلسله، سید محمد مشعشع روایات مختلفی (شوشتری ۱۳۷۵ق: ۳۹۵/۲-۳۹۷) نقل شده است، ولی به نظر می‌رسد که آغاز قدرت‌یابی این سلسله با استیلای اسپند میرزا فرزند جهان‌شاه در بغداد و عراق عرب در ۸۳۵ و ۸۳۶ق (بغدادی، ۱۹۷۵: ۲۷۳-۲۷۴؛ عزوی، ۱۳۵۷ق: ۸۱/۳-۸۵) مرتبط باشد.

سید محمد مشعشعی با استفاده از شعایر و مفاهیم شیعی همچون مهدویت، در یک دوره طولانی فعالیت (از حدود ۸۴۰ق تا حدود ۸۶۸ق^۱)، پایه‌های حکومت خاندان خود را در میان قبایل عرب در جنوب عراق گذاشت. در زمان وی فرزندش سید علی با روی آوردن به عقاید افراطی و غلوآمیز، موفق به توسعه بیش از پیش قلمرو نفوذ مشعشعیان شد (ابن‌شدقم، ۱۳۷۸: ۲۲۹؛

^۱ - در خصوص زمان آغاز به کار او و همچنین مرگ او اختلاف نظر بسیار است. آغاز به کار وی را ۸۲۰، ۸۲۸، ۸۴۰، ۸۵۸، ۸۴۴ و زمان مرگ وی را به اختلاف ۸۶۶، ۸۷۰ و حتی ۸۵۴ هم گفته‌اند (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳-شوشتری، ۱۳۵۷ق: ۳۷۰/۲، ۳۹۵-۳۹۷ق: ابن‌شدقم، ۱۳۷۸: ۲۲۹؛ عزوی، ۱۳۵۷ق: ۱۰۷/۳-۱۱۲، ۱۶۰-۱۶۵؛ امینی نجفی، ۱۴۰۳ق: ۳۱۰-۳۱۱). اما از مجموع روایات و قراین تاریخی، به نظر می‌رسد که او قیام خود را بعد از جلسه مناظره‌ای که در سال ۸۴۰ق اسپند میرزا بین علما برقرار کرد (شوشتری، ۱۳۷۵ق: ۳۷۰/۲) و بعد از مرگ ابن‌فهد الحلی در ۸۴۱ (عزوی، ۱۳۵۷ق: ۱۰۴/۳)، آغاز کرده باشد. همچنین با توجه به مدت زمان ۳۷ ساله حکومت فرزندش سلطان محسن (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳)، زمان مرگ او در ۸۶۸ق درست‌تر به نظر می‌رسد.

امینی نجفی، ۱۴۰۳ق: ۳۱۰-۳۱۲). این امر، واکنش حکمرانان قراقویونلو را علیه وی برانگیخت و سرانجام با تلاش نظامی کارگزاران قراقویونلو، او در سال ۸۶۱ق به قتل رسید (عزاوی، ۱۳۵۷ق: ۱۴۹/۳-۱۵۲). با قتل علی، سید محمد ضمن اعلام برائت از رفتارهای غلوآمیز فرزندش علی (شوشتری، ۱۳۵۷ق: ۲/۳۹۹-۴۰۰)، همچنان قدرت خود را حفظ و به تبلیغ عقاید خود ادامه داد.

با مرگ سید محمد در حدود ۸۶۸ق، میراث سیاسی- مذهبی او به فرزندش محسن رسید که در زمان سقوط قراقویونلوها و برآمدن آق قویونلوها (قرمانی، ۱۴۱۲ق: ۹۲/۳-۹۳) از فرصت استفاده کرد و دامنه‌ی متصرفات خود را گسترش داد (امین عاملی، ۱۳۵۳ق: ۲۰۰/۴۳؛ شوشتری، ۱۳۵۷ق: ۲/۴۰۰). اگر چه، دولت آق قویونلو، با عقب راندن و تحت فشار گذاشتن وی، حکومت مشعشعی را به تابعیت از خود واداشت (خنجی، ۳۰۳: ۱۳۸۲-۳۰۶، ۳۶۷)، سلطان محسن در طی دوران ۳۷ ساله سلطنت خود (۸۶۸-۹۰۵ق)، یک پارچگی جغرافیایی قلمرو مشعشعی را حفظ نمود (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳؛ شوشتری، ۱۳۵۷ق: ۲/۴۰۰؛ افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۷۳: ۵۴۶).

۲. محدوده قلمرو مشعشعیان

از آنجا که فضل الله خنجی، به صورت رسمی، سلطان محسن مشعشعی را «عظیم اهواز و بصره و جزایر» می‌داند (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۶۷)؛ و هم بر اساس مسکوکات به دست آمده از فرمانروایان مشعشعی ضرب واسط، هویزه، دورق و بصره (نک: Akopyan&Mosanef, 2015: 17-19) و همچنین بر اساس ادعای شوشتری مبنی بر تابعیت اکثر نواحی بغداد از مشعشعیان، به نظر می‌رسد که آنها علاوه بر هویزه، واسط، بصره و رماحیه را هم در اختیار داشتند (شوشتری ۱۳۷۵ق: ۲/۳۹۹؛ امین عاملی، ۱۳۵۳ق: ۴۶۸/۷). بدیهی است که نواحی، بطایح، هورها و مرداب‌های فیما بین آنها را، که در منابع با عنوان جزایر نامیده شده‌اند (شوشتری ۱۳۷۵ق: ۲/۳۹۷)، نیز تحت فرمان داشتند.

مرز غربی جزایر یا قلمرو مشعشعیان چندان روشن نیست. با توجه به استقرار اولیه سید محمد مشعشعی در دوب، در حدفاصل حویزه تا دجله، و همراهی کردن قبایل عرب ساکن در اطراف نهرهای ثبق، نازور و غاضری (نهرهای مشعب از دجله) با او (شوشتری ۱۳۷۵ق: ۲/۳۹۷) می‌توان مرز غربی را رود دجله دانست؛ اما برخی منابع مرز غربی قلمرو مشعشعیان را فرات دانسته‌اند (ابن شدقم، ۱۳۷۸: ۲۲۹). در شرق نیز، مشعشعیان با غلبه بر دزفول و شوشتر، بخش اعظم خوزستان را در اختیار گرفتند. با فعالیت مولا علی دامنه‌ی تعرضات آنها در شرق خوزستان، به رامهرمز و بهبهان در مجاورت ایلات کوه‌گیلویه هم رسیده بود (شوشتری ۱۳۷۵ق: ۲/۳۹۹)؛ ولی با مرگ مولا علی، این اراضی از تصرف مشعشعیان بیرون رفت.

به رغم برخی ادعای بی‌پایه مبنی بر تسلط مشعشعیان بر نواحی فراتر از خوزستان از آبادان تا بندرعباس و قطیف و همچنین بر کرمانشاه، لرستان پشتکوه، کوه‌گیلویه، لرستان فیلی و بختیاری (امین عاملی، ۱۳۵۳ق: ۲۰۰/۴۳)، هیچ نشان یا اثری از غلبه مشعشعیان بر هیچ یک از این نواحی در دست نیست. با توجه به مسکوکات و شواهد موجود حداکثر بتوان پذیرفت که قبایل ساکن در اطراف دورق و بصره به مشعشعیان پیوسته بودند. بر این اساس مراکز اصلی قدرت مشعشعیان فقط حویزه، بصره، واسط، دورق، دزفول، و شوشتر بودند.

۳. شاه اسماعیل و تأسیس سلطنت صفوی

طریقت صفویه و مرشدان خانقاه اردبیل نیز در نیمه قرن نهم هجری هم‌زمان با آغاز فعالیت مشعشعیان، تلاش برای نیل به

قدرت سیاسی را آغاز کردند (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۵، ۲۵۹-۲۶۵؛ قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۶۹)؛ ولی این نهضت، تنها در اوایل قرن دهم به نتیجه رسید. با مرگ سلطان علی در اواخر سال ۸۹۸ ق، اسماعیل به عنوان مرشد اعظم مریدان خانقاه اردبیل انتخاب شد که با همت و همراهی مریدان، از گزند آق‌قویونلوها مصون ماند.

ضعف امیران آق‌قویونلو به واسطه مشکلات داخلی، به اسماعیل فرصت داد تا در سال ۹۰۵ ق قیام کند. او با خروج از گیلان و پیوستن مریدان مسلح و مشتاق (قزلباشان) به وی، عملاً یک نیروی نظامی توانمند را در اختیار گرفت که با پشتوانه آن، ضمن غلبه بر آق‌قویونلوها، شروانشاهان و دیگر امیران محلی، در مدتی کوتاه (از ۹۰۵ تا ۹۱۴ ق) نواحی مختلف ایران از قفقاز و آناتولی تا عراق و فارس را در اختیار گرفت و حکومت صفوی را پایه‌گذاری کرد (نک: قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۹؛ اسکندرمنشی، ۱۳۸۲: ۲۵/۱-۳۳). غلبه او بر سرزمین عراق در سال ۹۱۴ ق، به عنوان مرکز ایران ساسانی، و مرکز خلافت اسلامی و همچنین مدفن امامان شیعه (ع) (قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۷۹)، عملاً هوس تسلط بر همه قلمرو ایران زمین را در شاه جوان برانگیخت.

مبانی فکری نهضت صفوی و سرخ‌کلاهان وفادار به آن، همچون دیگر نهضت‌های صوفیانه قرن هشتم و نهم، بر آمیزه‌ای مبهم از آموزه‌های تشیع و تصوف بود که معمولاً با اندیشه‌های غلوآمیز درباره پیشوایان طریقت و شریعت در هم آمیخته بود (نک: خنجی، ۲۶۴-۲۶۵؛ امورتی، ۱۳۸۰: ۳۱۱-۳۱۵؛ سیوری، ۱۳۷۲: ۲۲-۲۳). از این‌رو، استفاده صوفیانی از مفاهیمی چون الوهیت، مهدویت و جز آن که در نهضت‌های صوفیانه مفاهیم محوری به شمار می‌رفتند، می‌توانست به عنوان عاملی برای چالش، رقابت و جدال با این نهضت‌ها عمل کند؛ اما پادشاه صفوی با اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور، عملاً راه خود را از دیگر نهضت‌های مشابه جدا ساخت (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۶-۲۹).

رسمیت تشیع توسط شاه اسماعیل، ضمن به نمایش گذاشتن ماهیت متفاوت حکومتش، قصد وی برای یکپارچگی سیاسی ایران زمین را آشکار ساخت. ناگفته پیداست که این امر یعنی تلاش برای وحدت ملی ایران بر مبنای مذهب تشیع، او را در تقابل با حکومت‌های خرد و کلان موجود در نواحی مختلف ایران و نواحی مجاور آن (اعم از سنی یا شیعه) قرار می‌داد که یکی از آنها مشعشعیان بودند.

۴. شرایط سیاسی - نظامی مشعشعیان در آستانه تهاجم شاه اسماعیل

به رغم آنکه زمان سلطان محسن را اوج قدرت خاندان مشعشعی نوشته‌اند، دست اندازی‌های سیاسی - نظامی او در نواحی پیرامون بغداد و متعاقب آن، عملیات تلافی‌جویانه‌ی سلاطین آق‌قویونلو بر ضد وی (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۹۵؛ بغدادی، ۱۹۷۵: ۳۹۴-۳۹۵؛ قرمانی، ۱۴۱۲ق: ۹۴/۳؛ عزوی، ۱۳۵۷ق: ۲۶۸/۳) و همچنین تداوم اندیشه‌های غالیانه، سبب روی-گردانی برخی از یاران، متحدان و حتی بستگان از وی شد (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۰۴). در نتیجه، او به اطاعت از ترکمانان آق‌قویونلو گردن نهاد (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۰۳-۳۰۷، ۳۵۸، ۳۶۷).

منابع اتفاق نظر دارند که بعد از مرگ سلطان محسن در ۹۰۵ ق، حکومت به فرزندان وی رسید اما در ترتیب حکومت آنها اختلافاتی دیده می‌شود. او قبل از سال ۸۹۳ ق، یک فرزند خود حسن نام را به عنوان جانشین و ولیعهد خود تعیین کرد، ولی حسن به پشتوانه دربار آق‌قویونلو به مخالفت با پدر برخاست (خنجی، ۳۰۴-۳۰۷). لذا دیگر فرزند وی، فلاح، برادر خود حسن را به قتل رساند تا پدر را از این دل‌مشغولی برهاند (ابن‌شدقم، ۱۳۷۸: ۲۳۳). تصور می‌رود که بعد از این قضیه سلطان محسن از انتخاب

مجدد ولیعهد خودداری کرده باشد، لذا بعد از مرگ وی، همه فرزندان مدعی جانشینی بودند (یا می‌توانستند باشند). همین امر، آتش تقار و نزاع قدرت میان مشعشعیان را شعله‌ور ساخت. در نتیجه، در منابع تاریخی در فاصله ده سال از ۹۰۵ تا ۹۱۵ از فلاح بن محسن، علی بن محسن و ایوب بن محسن^۲، ماجد بن فلاح، به عنوان فرمانروایان خاندان مشعشعی یاد شده است ولی ترتیب، زمان و مکان فرمانروایی آنها مشخص نیست (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳-۹۴). علاوه بر این، منابع نسب‌شناسی تعداد ۹ فرزند برای محسن برشمرده‌اند که نام علی و ایوب در میان آنها نیست (ابن‌شدم، ۱۳۷۸: ۲۳۳). این امر، تنظیم ترتیب و رابطه‌ی این حکمرانان بر اساس سال‌شمار را دشوار ساخته است.

طبق منابع تاریخی، یکی از فرزندان محسن به نام علی با برادر دیگرش ایوب متحد شده به تخت نشست.^۳ در نتیجه بخشی از منابع، او را جانشین بلافصل سلطان محسن دانسته‌اند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۰۹؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۷/۴؛ افوشته‌ای نظری، ۵۴۶-۵۴۷ و شوشتری، ۱۳۷۵ق: ۴۰۱/۲). اما طبق روایت قاضی احمد غفاری بعد از مرگ سلطان محسن، فرزندش فلاح به جای پدر نشست و هفت سال حکومت کرد (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳). در حالی که هیچ دلیلی برای تردید در روایت منابع صفوی وجود ندارد، سکه‌های برجای مانده از فلاح بن محسن در سالهای ۹۰۶ و ۹۰۷-۹۱۲ق (Akopyan&Mosanev, 2015: 16-17)، درستی روایت غفاری را نیز نشان می‌دهد. لذا به نظر می‌رسد که هر دو روایت، به رغم اختلاف با یکدیگر، درست هستند. این بدان معنا است که بعد از مرگ محسن، فرزندان وی هر کدام خود را سلطان می‌دانستند. لذا اوضاع متشنج سیاسی طی این سالها ادامه داشته است. بر اساس سکه‌های مشترک فلاح و ماجد از سال ۹۰۸ (Ibid: 17-19)، به نظر می‌رسد که از این سال به بعد، با افزوده شدن ماجد بن فلاح به مدعیان سلطنت، وضعیت این منازعه‌ی قدرت پیچیده‌تر شده باشد.

ماجد در اطراف هویزه مبارزه‌ای طولانی با عموهای خود علی و ایوب را آغاز کرد تا اینکه سرانجام آنها ماجد را شکست دادند و زندانی کردند (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳). با توجه به حذف نام ماجد از سکه در سال ۹۱۲ق، به نظر می‌رسد که زمان اسارت وی قبل از ۹۱۲ق بوده باشد. علی و ایوب بعد از این فتح، به شوشتر حمله بردند، آن شهر را در محاصره گرفتند (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳). مورخ درباره هویت حکمران شوشتر در این زمان ساکت است. از آنجا که بر اساس سکه‌های موجود تا سال ۹۱۲ق فلاح خود را سلطان اعظم مشعشعیان می‌دانست (Ibid: 16-17) و هیچ خبری از مرگ یا خلع وی نیز در دست نیست،^۴ به نظر می‌رسد که حکمران شوشتر در این زمان همان فلاح بن محسن باشد که با مقاومت در پشت حصار مستحکم دژ سلاسل، باعث طولانی شدن محاصره و مانع از توفیق آنها شده است (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳). چنانکه معلوم است گسترش دامنه این نزاع از هویزه تا شوشتر در سال‌های ۹۰۵-۹۱۴ق، عملاً امکان هر نوع آمادگی جهت مقاومت یکپارچه و منسجم در مقابل حمله شاه اسماعیل را از مشعشعیان سلب کرد.

^۲ - اگر چه قاضی احمد غفاری به خطا او را ایوب بن محمد بن فلاح نوشته است که در این صورت باید برادر سلطان محسن و عموی فلاح و علی باشد (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳).

^۳ - منابع رسمی صفوی بدون اشاره به نام‌های فوق، نام حکمران مشعشعی را قیاض (= سید فیاض) نوشته‌اند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۷/۴). کسروی (۱۳۶۲: ۵۶)، با احتمال، قیاض را لقب سید علی دانسته است. رنجبر، ص ۱۹۷ نیز با لحنی آمیخته به تردید، سخن کسروی را تکرار می‌کند. میرزا بیگ جناب‌دی به صراحت و به صورت قطعی، فیاض را با علی تطبیق می‌کند (جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۲۱۵-۲۱۶). بر این اساس معلوم است که فیاض، نام سلطنتی همان علی بن محسن است که ظاهراً بعد از رسیدن به فرمانروایی برای خود برگزیده است.

^۴ - البته چنانکه در ادامه مقاله خواهد آمد. او تا سال ۹۲۰ در قید حیات بود. بدیهی است که بعد از هفت سال ادعای سلطنت در ۹۰۵ تا ۹۱۲ از یک‌سو و شش سال دیگر حکومت به عنوان اولین والی مشعشعی زیر فرمان صفویان در ۹۱۴ تا ۹۲۰ از سوی دیگر، طبیعی است که نمی‌بایست در سال ۹۱۲ تا ۹۱۴ ادعای سلطنت را کنار گذاشته باشد.

۵. نبرد شاه اسماعیل با مشعشعیان

بر اساس منابع، شاه اسماعیل با لشکرکشی به خوزستان، مشعشعیان را زیر فرمان گرفت. شرح این رویداد در سه محور ذیل قابل بررسی است:

۵. ۱. مسیر لشکرکشی

به گفته منابع رسمی، شاه صفوی به مدت یک هفته خود را از بغداد به هویزه رسانید. بر این اساس، شاه چند کوچ از بغداد گذشت، بخشی از لشکر را مأمور فتح لرستان نمود و خود «به رسم ایلغار» به سوی هویزه رهسپار شد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۷/۴). ظاهراً هدف این بود که ضمن جلوگیری از اتحاد متقابل مشعشعیان و اتابکان لر، به صورت هم‌زمان هر دو ایالت را در اختیار بگیرد. این گزارش، مسیر لشکرکشی شاه اسماعیل به هویزه را از سپاهیانی که مأمور فتح لرستان بودند، جدا کرده، ولی هیچ توضیح دیگری پیرامون مسیر حرکت شاه نیاورده است. استفاده از تعبیر «به رسم ایلغار» و همچنین فاصله یک هفته، نشان می‌دهد که از مسیری کوتاه و در عین حال، هموار، برای این لشکرکشی اقدام شده است. وجود هورها و باتلاق‌های فراوان در سمت غربی هویزه نشان می‌دهد که لشکرکشی مستقیم به هویزه از مسیر بغداد، حله و بین النهرین دشوار بوده است. از این رو به نظر می‌رسد که لشکرکشی از مسیر دیگری صورت گرفته باشد.

برخلاف گزارش رسمی، روایت داستان‌گونه‌ی عالم‌آرا، با ذکر جزئیات جغرافیایی منازل بین راه همچون کوه صدمره (کبیرکوه) و کُتلِ کیلان، در تلاش است تا مسیر لشکرکشی شاه به هویزه را از طریق لرستان و خرم‌آباد جلوه دهد (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۱۷۱-۱۷۶؛ عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۱۳۰-۱۳۵)؛ ولی ضعف روایت، مانع از پذیرش آن است.^۵ با این حال، روایت داستانی عالم‌آرا برای تعیین این مسیر حائز اهمیت است. زیرا نام مکان جدایی دو لشکر را به صورت مشخص، «قلعه زنجیر» نوشته است (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۱۳۰).

با توجه به موقعیت قلعه زنجیر در نزدیکی زهاب (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۱۹)، معلوم می‌شود که اردوی سلطانی از بغداد برای رسیدن به هویزه، نخست به زهاب آمده است. در آنجا، ضمن اعزام لشکر به لرستان، مسیر خود را به سوی هویزه پیموده است. تصریح منابع بر جدایی اردوی مأمور به لرستان از اردوی شاهی به وضوح نشان می‌دهد که مسیر شاه اسماعیل از لرستان نبوده است. لذا فقط یک راه باقی می‌ماند و آن اینکه، اردوی شاهی از زهاب به صورت مستقیم به سوی جنوب رفته باشد تا با عبور از دامنه‌های غربی جبال زاگرس در منطقه ایلام امروزی، خود را به حدود دهلران و فکه رسانیده، از آنجا به هویزه تاخته باشد. از آنجا که در آن زمان منطقه‌ی ایلام نیز بخشی از قلمرو اتابک لرو کوچک بود، در واقع، مسیر لشکرکشی هر دو بخش سپاه صفوی از قلمرو لرو کوچک می‌گذشت. این اقدام شاه ضمن کوتاه نمودن مسیر لشکرکشی برای اردوی شاهی، قلمرو اتابک لر کوچک را از دو جهت در معرض حمله قرار داد و امکان هماهنگی بین همه اجزای قلمرو اتابک لر را نداد.

^۵ - ضعف روایت از آن جا معلوم می‌شود که با گزارش رسمی صفوس در تعارض است. دوم اینکه، نقش محوری در فتح خوزستان را برای اتابک لر قایل شده است. در حالی که فقط بعد از فتح خوزستان، او تسلیم شده بود. سوم اینکه پایان لشکرکشی را با مراجعت شاه از خوزستان به همدان آورده است (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۱۳۸؛ عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۱۸۸)؛ در حالی که با توجه به زمان لشکرکشی در آذر ماه، منطقی نیست که شاه اسماعیل زمستان را به همدان آمده باشد.

۵. ۲. زمان نبرد

برای زمان نبرد بین شاه اسماعیل و مشعشعیان هیچ تاریخی در منابع ذکر نشده است و فقط از روی قراین و شواهد، می‌توان زمان تقریبی حمله شاه اسماعیل به خوزستان و غلبه نظامی او بر مشعشعیان را تعیین کرد. آغاز نثار بین مشعشعیان و شاه اسماعیل صفوی به زمان استیلای اسماعیل بر بغداد و عراق عرب باز می‌گردد.

شاه اسماعیل در حین غلبه بر بقایای آق قویونلوها در فارس و عراق عجم، اخبار مربوط به غلبه قزلباشان بر علاءالدوله ذوالقدر را در ذی الحجه ۹۱۳ ق شنید. او ماه‌های نخستین سال ۹۱۴ (مصادف با بهار و تابستان) را در همدان و عراق عجم سپری کرد ولی در پاییز با سرد شدن هوا عازم عراق شد و از ۲۰ تا ۲۴ جمادی الاخر ۹۱۴ بر شهر بغداد مسلط گردید (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۸۷، ۲۹۸؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۲۷۱؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۷؛ اسکندریگ، ج ۱، ص ۳۴-۳۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۷۱). شاه جوان، جشن پیروزی خود را در بغداد در روز شنبه ۲۵ جمادی الاخری/ ۹ آبان ۹۱۴ ق برپا کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۴۹۴؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۳۷). فردای آن روز یعنی ۲۶ جمادی الثانی از بغداد خارج شد و به حله رفت. او پس از زیارت از کربلا در شب اول رجب، عازم نجف (۲ رجب)، کاظمین و سامرا شد و چند روزی را نیز در حدود مداین به شکار و تفریح گذراند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۰۱-۳۰۸). با توجه به اشاره مورخ درباره اقدامات انجام شده، به نظر می‌رسد که او حداکثر تا حدود ۱۵ رجب بدین کار مشغول بوده است.

نکته دیگری که برای تعیین زمان حمله شاه اسماعیل به مشعشعیان می‌تواند راه‌گشا باشد، زمان ورود او به قشلاق‌گاه فارس در زمستان آن سال هست. به گفته منابع، شاه صفوی از عراق عرب روانه خوزستان گشت و بعد از غلبه بر حکمرانان مشعشعی و اتابک لر کوچک، از راه کوه-گیلویه عازم فارس شد تا فصل زمستان را در آن ایالت فارس بگذراند. وی بعد از طی موسم قشلاق، در محرم/ اردیبهشت ۹۱۵ ق از شیراز خارج شده، به سوی عراق عجم روانه گشت (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۲؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۹/۴؛ خورشاه الحسینی، ۱۳۷۹: ۳۷؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۲۷۲؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۷؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۳۸؛ اسکندر بیگ، ۱۳۸۲: ۳۵-۳۴/۱؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۷۶-۱۷۷).

از آنجا که آب و هوای منطقه کوهستانی کوه‌گیلویه در فصل زمستان، چندان مساعد نیست ولی در هیچ یک از منابع از سختی‌های ناشی از شرایط جوی در هنگام عبور شاه اسماعیل از آن منطقه سخنی به میان نیامده است، به نظر می‌رسد که شاه اسماعیل پیش از فرا رسیدن زمستان از کوه-گیلویه عبور کرده، خود را به فارس رسانده باشد. با توجه به تقارن آغاز زمستان آن سال با نیمه شعبان ۹۱۴، معلوم است که لشکرکشی شاه اسماعیل به خوزستان نیز در فاصله میان نیمه رجب تا نیمه شعبان ۹۱۴ ق (مصادف با ماه آذر) روی داده است.

مورخ رسمی دربار شاه اسماعیل فاصله زمانی حرکت شاه اسماعیل از بغداد تا ورود وی به هویزه را فقط یک هفته نوشته است (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۰). این بدان معنا است که می‌توان ورود شاه اسماعیل به خوزستان را در حدود ۲۰ رجب ۹۱۴ در نظر گرفت. برخی روایات نیز تصریح دارند که مدت اقامت شاه اسماعیل در خوزستان فقط «چند روز» بوده است (قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۷۹؛ خورشاه الحسینی، ۱۳۷۹: ۳۷). با توجه به آنکه مقاومت جدی در برابر لشکر صفوی ابراز نشد، لذا اگر حدود یک هفته را هم برای فتح خوزستان بتوان تصور کرد، در این صورت زمان نبرد و درگیری شاه اسماعیل با مشعشعیان را می‌توان در دهه پایانی رجب ۹۱۴ ق تعیین کرد. در این صورت، بایستی شاه در اوایل شعبان، یعنی دو هفته پیش از آغاز زمستان و شدت گرفتن سرما، از شوشتر نیز عازم فارس شده باشد.

۵.۳. شرح نبرد

شاه صفوی مستقیماً هوپزه را به عنوان مرکز قلمرو مشعشعی مورد هدف قرار داد. طبیعی است که ایلغار سریع شاه از یک سو و نزاع داخلی از سوی دیگر، امکان مقاومت سنگین را از مشعشعیان گرفت؛ ایوب و فیاض که در حال محاصره شوشتر و نبرد با فلاح بن محسن بودند (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳)، از حمله شاه صفوی غافلگیر شدند، به سرعت محاصره شوشتر را ترک کردند، به هوپزه بازگشتند. ظاهراً، نخست، آنها با دلگرمی به داشتن اشتراک مذهبی با شاه اسماعیل، تسلیم شدند و تابعیت شاه را پذیرفتند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۲؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۹۴؛ شوشتری، ۱۳۵۷ق: ۴۰۱/۲؛ حسینی شوشتری، ۱۳۴۳ق: ۳۵؛ مشعشعی، ۱۳۹۶: ۲۱)، اما در این زمان عده‌ای از مخالفان مشعشعی یا به تعبیر مورخان «ارباب غرض» کوشیدند تا با طرح این مسأله که «ایشان مانند عم خود غالیانند»، نظر شاه صفوی را نسبت به آنها برگردانند (شوشتری، ۱۳۷۵ق: ۴۰۱/۲). برخی، این محرکان یا اربابان غرض را خاندان رعناشی می‌دانند (حسینی شوشتری، ۱۳۴۳ق: ۳۵). خواه به واسطه این تحریکات یا هر عامل دیگری، نظر شاه درباره مشعشعیان تغییر کرد.

تغییر عقیده و تصمیم شاه نسبت به مشعشعیان، نبردی سهمگین را در پی داشت. مورخ رسمی دربار صفوی شرح این نبرد را بسیار مختصر نوشته، فقط با عبارت «اندک فرصتی» از زمان مدت نبرد یاد کرده است (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۰). خواندمیر نیز اگر چه با استفاده از آرایه‌های ادبی در توصیف حالات جنگاوران و جنگ افزارها، چند سطری را به شرح نبرد اختصاص داده، صراحتاً طول زمان این جدال را فقط یک روز نوشته است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۷/۴). حتی روایت عالم آرا که چندین صفحه را در توصیف صحنه‌های این نبرد و جزئیات آن قلم‌فرسایی کرده است، طول نبرد را فقط یک روز می‌داند (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۱۸۲-۱۸۵). بنابراین، مورخان صفوی طول این نبرد را فقط یک روز می‌دانند که به‌رغم مقاومت قابل توجه، در غروب همان روز اردوی مشعشعیان در هم شکست.

درباره نتیجه این جنگ یک روزه، اتفاق نظری میان مورخان دیده نمی‌شود. اگرچه وقایع‌نویس رسمی دربار شاه اسماعیل هیچ اشاره‌ای به نتیجه نبرد و سرنوشت امیران مشعشعی ندارد، منابع رسمی متأخرتر، ضمن اشاره به نبرد سنگین یک روزه، قتل فیاض و امیران مشعشعی توسط شاه صفوی را گزارش نموده‌اند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۷/۴؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۳۵/۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۲). برخی از منابع، بدون اشاره به نبرد از قتل امیران سلسله مشعشعی توسط شاه صفوی خبر داده‌اند (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۴، ۲۷۲؛ شوشتری، ۱۳۷۵ق: ۴۰۱/۲؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۴۳؛ حسینی شوشتری مرعشی، ۱۳۵۲: ۱۹؛ امینی نجفی، ۱۴۰۳ق: ۳۱۲). برخی نیز بدون اشاره به نبرد، فقط فتح شوشتر و هوپزه را گزارش داده‌اند (قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۷۹) و برخی دیگر بدون ذکر نبرد و بدون توجه به سرانجام امیران مشعشعی، فقط فرار فیاض از مقابل شاه صفوی را گزارش داده‌اند (منشی‌قمی، ۱۳۸۳: ۹۴/۱؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۳۸؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۷۴). با این حال، روایت عالم آراء به رغم برخی بی‌دقتی‌ها، جزئیات مفصل‌تری از میدان جنگ را به دست می‌دهد. بر اساس این گزارش، فیاض و مشعشعیان بعد از یک نبرد تمام عیار با شاه اسماعیل، تصمیم گرفتند که به هورهای اطراف هوپزه عقب‌نشینی کنند ولی شاه اسماعیل با بستن راه فرارشان، سران مشعشعی را به قتل رسانید (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۱۸۵-۱۸۷؛ عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۱۳۷-۱۳۸).

شاه اسماعیل پس از فتح هوپزه، به سوی بخش شرقی قلمرو مشعشعیان روانه شد. با توجه به شدت عمل شاه درباره‌ی فیاض و اطرافیان، طبیعی است که بدران بن فلاح، حکمران مشعشعی دزفول، تاب ایستادگی نداشته باشد. لذا با عقب‌نشینی به منطقه

نهیر، دزفول را رها کرده، کوتوال یا قلعه‌بانی را در آن گماشته بود. این کوتوال بدون کمترین مقاومت تسلیم شد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۸/۴؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳).

اردوی سلطانی از دزفول به سوی شوشتر رفت و حکمران آنجا نیز به رغم شرایط مناسبی که برای مقاومت در قلعه سلاسل داشت، تسلیم شد. منابع درباره هویت این حکمران شوشتر ساکت هستند، ولی چنانکه گفته شد، پیش از هجوم شاه اسماعیل، فلاح بن محسن در این شهر در محاصره علی و ایوب بود. با توجه به عملکرد فرزندش بدران، تصور می‌رود که او نیز امور شوشتر را به یک فرمانده تفویض کرده، خود از شهر خارج شده باشد. با توجه به آمیختگی سرنوشت فرزندان شیخ حسین شوشتری (به‌ویژه شیخ حسن بن حسین) با فرزندان سلطان محسن در روایات موجود (شوشتری، ۱۳۵۷ق: ۴۰۱/۲؛ مشعشی، ۱۳۹۶: ۲۰؛ حسینی شوشتری، ۱۳۴۳ق: ۳۵)، تصور می‌رود که فلاح امور شهر را به سپهسالار خود، شیخ حسن بن حسین شوشتری سپرده بود، ولی او بدون مقاومت تسلیم گشت (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۰-۳۱۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۸/۴-۴۹۹؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۹۳؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۷۴).

۶. شاه اسماعیل و ابقای مشعشعیان

انضمام خوزستان به حوزه حکمرانی شاه صفوی، به عنوان مهمترین نتیجه لشکرکشی شاه اسماعیل بر آن ایالت به شمار می‌رود. از این رو، نخستین اقدامی که از شاه صفوی انتظار می‌رفت، اتخاذ تصمیم در خصوص نحوه اداره آن ایالت بود. به گفته منابع متقدم صفوی، او نخست در هویزه و توابع آن، یکی از امراء «معدلت‌آئین» یا «ملک‌آرا» یا «عظام» را به عنوان شحنة بر آن ولایت گماشت (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۸/۴؛ و همچنین تکرار آن ← اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۳۵/۱؛ جناب‌دلی، ۱۳۷۸: ۲۱۸). این منابع، درباره نام، نشان و نسب این شحنة اطلاعی به دست نمی‌دهند ولی بر اساس شرایط موجود حکومت صفوی و در قیاس با عملکرد شاه صفوی در آن مقطع زمانی، به‌وضوح می‌توان تصور کرد که یکی از امرای قزلباش را برای این کار گماشته باشند.

با گذشت زمان، و ظاهراً به واسطه حضور مشعشعیان در ساختار اداری صفوی با عنوان والی‌نشین عربستان، منابع متأخرتر، گزارش این واقعه را با شرایط بعدی آن منطقه سازگار ساخته، به صورت ملایم‌تری ارائه می‌دهند. به گفته افوشته‌ای نطنزی، شاه اسماعیل: «یکی از اعیان آن قوم را به رتبه تقدم و پیشوایی ایشان ممتاز گردانید و از امرای عظام قزلباش، حاکمی به استقلال بر ایشان گماشته» (افوشته‌ای نطنزی، ص ۵۴۸). او با نقل این روایت و تأکید بر انتصاب هم‌زمان یکی از اعضای خاندان مشعشی و یکی از سران قزلباش به عنوان شحنة، در صدد است تا نشان دهد که ابقای مشعشعیان، سیاست تعمیدی شاه اسماعیل بوده است.

مورخان قرن یازدهم از این فراتر رفته، بدون اشاره به انتصاب شحنة قزلباش، قضایا را به گونه‌ای نشان می‌دهند که گویا شاه اسماعیل فقط یکی از اعضای خاندان مشعشی را به حکومت آن منطقه گماشته است. در این روند حسینی منشی (در سال ۱۰۸۲ق) و مؤلف ناشناخته عالم آراء (در سال ۱۰۸۶ق)، بدون اشاره به شحنة قزلباش، فقط از انتصاب یک از اعضای خاندان مشعشی به حکومت بخش غربی خوزستان خبر داده‌اند؛ ولی اولی نام این فرد را فلاح بن محسن و دیگری نام او را وهاب، به عنوان یکی از خویشان ملک فیاض ذکر کرده است (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۶۹؛ عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۱۸۷).

منابع متأخر وابسته به مشعشعیان، نیز به همین دوگانگی دچار هستند. نورالله شوشتری، ضمن روایت مراجعت شاه اسماعیل از خوزستان، به اختصار مدعی است که فلاح بن محسن «خروج نموده، حویزه را در تحت تصرف درآورده، تحفه‌های لایق به درگاه

جهان پناه فرستاده، ولایت حویزه را بدو مفوض داشتند» (شوشتری، ۱۳۵۷ق: ۴۰/۱/۲). اگر چه این روایت، می‌کوشد تا ابقای مشعشعیان توسط شاه اسماعیل را ظاهراً خیلی طبیعی و معمولی جلوه دهد، استفاده از عنوان «خروج» (شورش) برای دستیابی فلاح به قدرت و به دنبال آن ارسال هدایا برای جلب رضایت شاه، به وضوح نشان می‌دهد که این امر به آرامی صورت نگرفته است. از سوی دیگر، برخی روایات مبنی بر قتل عام ایرانیان در قلعه شوش در سال ۹۲۴ق (امین عاملی، ۱۳۵۳ق: ۱۷۳/۱۳، ۱۶/۴۲) در دست است که حاوی نوعی درگیری بین مشعشعیان و قزلباشان است. بر اساس این روایات، می‌توان تصور کرد که قتل سران مشعشعی و انتصاب یک امیر قزلباش، خشم و ناآرامی قبایل عرب منطقه را که بیش از چند دهه به حکومت مشعشعیان به عنوان سادات قابل احترام خو گرفته بودند، برانگیخته باشد. جزئیات این ناآرامی بر ما دانسته نیست، اما نارضایتی فراگیر اعراب منطقه از نابودی مشعشعیان نشان می‌دهد.

با توجه به آنکه شاه اسماعیل همه اعضای خاندان مشعشعی را نکشته بود، طبیعی بود که بازماندگان آن خاندان نیز از اینکه از صحنه قدرت خوزستان کنار زده شده بودند، ناراضی باشند و نسبت به این اقدام شاه واکنش نشان دهند. مطابق روایات موجود، معروفترین و مهمترین شخصیت مشعشعی در این زمان فلاح بن محسن و فرزندانش بودند. با توجه به حضور شاه اسماعیل در شیراز و سپس اصفهان تا صفر/خرداد ماه ۹۱۵ق (خورشاه الحسینی، ۱۳۷۹: ۳۷)، بازماندگان مشعشعی شاه را به خود نزدیک دیده، جرأت هیچ اقدامی در شمال خوزستان را نداشتند (حداکثر می‌توانستند در جزایر و هورهای جنوب و غرب هویزه، دست به تحرکات و اقدامات نظامی مختصر زده باشند). با فرا رسیدن تابستان/ربیع الاول ۹۱۵ق شاه اسماعیل برای بیلاق به آذربایجان رفت (خورشاه الحسینی، ۱۳۷۹: ۳۸). این امر به معنای دور شدن شاه از خوزستان بود و فرصتی مناسب جهت بازیابی قدرت را در اختیار این بازماندگان مشعشعی قرار داد.

با توجه به مطالب فوق، به نظر می‌رسد در این فضای ملتهب فلاح بن محسن، به عنوان عضو ارشد خاندان، تلاش می‌کند تا حدّ وسط را بگیرد. از یک سو، با بهره‌برداری از تعصب قومی و هواداری ساکنان عرب منطقه در مقابل قزلباشان، پیشوایی اعراب ناآرام را پذیرفت و همراه با دو فرزندش بدران و ماجد، که به تازگی از حبس عموزادگانش در هویزه آزاد شده بود (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۴)، به اخراج (شاید قتل عام) ساخلوی قزلباش در تابستان ۹۱۵ق پرداخت،^۶ هویزه و همه توابع آن را زیر فرمان گرفت. از سوی دیگر، با فرا رسیدن فصل سرما و احتمال بازگشت سربازان قزلباش، ضمن ابراز اطاعت و ارسال خراج و هدایا برای شاه اسماعیل، کوشید تا خشم وی از اخراج ساخلوی قزلباش را فروشنانیده، رضایت شاه را برای تصدی عنوان «والی» مشعشعی توسط خودش جلب کند (شوشتری، ۱۳۷۵ق: ۴۰/۱/۲). شاه اسماعیل نیز که در این زمان به شدت درگیر مسایل اوزبکان بود و برای جنگ با شیبک خان اوزبک آماده می‌شد، عذرخواهی وی را پذیرفت و او را به عنوان نخستین والی مشعشعی تحت فرمان شاه صفوی گماشت.

شاه اسماعیل با انتصاب سلطان فلاح بن محسن به عنوان نخستین والی مشعشعی تابع صفویان، کوشید ضمن پایان دادن به حیات مستقل خاندان مشعشعی، یکپارچگی آن حکومت را حفظ نماید و هم اینکه با محدود ساختن حوزه قدرت و قلمرو مشعشعی، از نفوذ اعضای آن خاندان در میان قبایل عرب منطقه استفاده کند. مشعشعیان را به عنوان والی تحت تابعیت خود ابقاء نماید.

^۶ - این دو برادر، دزفول و قلعه نواب را از کارگزاران صفوی (همان رعناشیان) باز پس گرفتند (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۴)، اما نزاع داخلی میان آنها که به مرگ ماجد انجامید، به امرای رعناشی فرصت داد تا با بهره‌مندی از حمایت قزلباشان، آنها را از دزفول باز پس برانند (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۴؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۲).

در خصوص علل و عوامل مؤثر بر ابقاء مشعشعیان توسط شاه اسماعیل مطلبی در منابع منعکس نشده است ولی به نظر می‌رسد که این سیاست معلول چند نکته باشد: نخست، شرایط آب و هوایی خاص منطقه (به‌ویژه در فصول گرم سال) امکان حضور دایمی قزلباشان و شاه صفوی را، که در محیط سردسیر آذربایجان و آناتولی پرورش یافته بودند، در آن منطقه نمی‌داد (عالم-آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۱۳۷). دوم، موقعیت جغرافیایی هویزه، جزایر و هورهای پیرامون آن که پناهگاه مناسبی برای شورشیان و مخالفان بود و امکان تعقیب و مجازات مخالفان پناهنده در آن را از لشکریان مهاجم سلب می‌کرد. سوم، بافت ایلیاتی و عشایری منطقه که جز اشتراک در مذهب شیعه، هیچ پیوند و علقه‌ی قومی و زبانی با شاه اسماعیل و ترکان قزلباش نداشتند (نک: برن، ۱۳۴۹: ۱۱۰) و این امر اعمال حاکمیت در آن منطقه را با مشکل مواجه می‌ساخت. چهارم، ریشه‌دار بودن حاکمیت خاندان مشعشعی. این خاندان از هفتاد سال قبل با تلاش‌های سید محمد مشعشعی در میان عشایر عرب‌زبان منطقه به مرور زمان جای خود را باز کرده بود و نوعی مقبولیت کسب کرده بود. پنجمین عامل را هم می‌توان دوری این ولایت از مرکز برشمرد. مرکز ثقل و فعالیت شاه صفوی و قزلباشان در آذربایجان و تبریز بود که با هویزه و جزایر پیرامون آن فاصله بسیار داشت و همین بعد مسافت، اعمال حاکمیت مستقیم شاه را با دشواری مواجه می‌ساخت.

چنانکه پیش‌تر گفته شد، شاه اسماعیل با انتصاب سلطان فلاح، مشعشعیان را برای امارت بر بخش غربی قلمرو یعنی منطقه هویزه و توابع آن ابقاء کرد، اما در مورد بخش شرقی قلمروشان به شیوه‌ای کاملاً متفاوت عمل کرد. بر اساس گزارش نورالله شوشتری (۱۳۷۵ق: ۴۰/۲)، غفاری (۱۳۴۳: ۹۴) و عبدی بیگ شیرازی (۱۳۶۹: ۱۴۲)، معلوم است که شاه اسماعیل بعد از غلبه بر خوزستان، حکومت دزفول را به شیخ محمد رعناشی و حکومت شوشتر را به حاجی محمد رعناشی سپرد. این اقدام بدان معنا است که شاه اسماعیل حقی برای حاکمیت مشعشعیان در بخش شمالی قلمروشان، قایل نبود و به جای آنها خاندان حکومت‌گر رعناشی را برکشید.

شاید بتوان دلایل خلع ید مشعشعیان از بخش شمالی قلمروشان را چنین دسته‌بندی کرد: نخست، موقعیت جغرافیایی؛ این بخش از قلمرو مشعشعی از مسیر لرستان، کوه‌گیلویه و اصفهان همواره در دسترس کارگزاران حکومت مرکزی قرار داشت و جایگاه مشخصی برای پناه گرفتن مخالفان و شورشیان نداشت. دوم اینکه اگر چه در این منطقه نیز بافت اجتماعی عموماً ایلیاتی بود، اما به واسطه‌ی وجود لره‌های فیلی، بختیاری و در برخی موارد عرب، بافت ایلی آن انسجام نداشت. سوم، وجود مراکز شهری کهن مثل شوشتر و دزفول که حضور متراکم و پر رنگ یک جامعه متمدن و شهرنشین (غیرایلی) را سبب شده بود. این جامعه شهری با مشاغلی چون تجارت، پیشه‌واری، صنعت و جز آن، علاقمند و متمایل به قوانین عام حکومت مرکزی بودند. چهارم، با توجه به حضور جامعه کهن شهری در کنار ایلات لر فیلی و بختیاری، عملاً پیوند چندانی بین ساکنان این منطقه با خاندان مشعشعی وجود نداشت.

نتیجه و پیامد تمایل شاه اسماعیل به سیاست ابقا و تقویت مشعشعیان در بخش غربی قلمرو و انتزاع بخش شمالی قلمرو از آن خاندان، به مراتب مهم‌تر از هر گونه علل و دلایلی است که او را به اتخاذ چنین سیاستی راغب ساخت. مهمترین پیامد چنین اقدامی که قلمرو مشعشعی را به دو بخش تقسیم کرد، از یکسو به تقویت و ابقای خاندان ریشه‌دار و شیعه مذهب مشعشعی در ناحیه مرزی؛ و از سوی دیگر، به محدودیت قلمرو و قدرت آنها، به منظور ممانعت از هر گونه خطر آنها برای تهدید دولت نوپای صفوی، منجر گشت. از نظر اداری و جغرافیایی، بخش زیر فرمان مشعشعیان را از این پس «عربستان» و حکمران مشعشعی آن را «والی» نامیدند که به عنوان یکی از چهار ایالت والی‌نشین در ساختار اداری صفوی جای گرفت (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۴، ۸۶؛ برن،

۱۳۴۹: ۱۱۲). بدیهی است که محدوده جغرافیایی این ولایت فقط هویزه، دورق و جزایر پیرامون آن تا حدود بصره و واسط را شامل می‌شد. بخش شمالی نیز به عنوان خوزستان، اگر چه حدود نیم قرن زیر فرمان خاندان رعناشی به عنوان رقیب مشعشعیان بود، بعد از آن زیر حاکمیت و نظارت مستقیم کارگزاران حکومت مرکزی قرار گرفت (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۴).



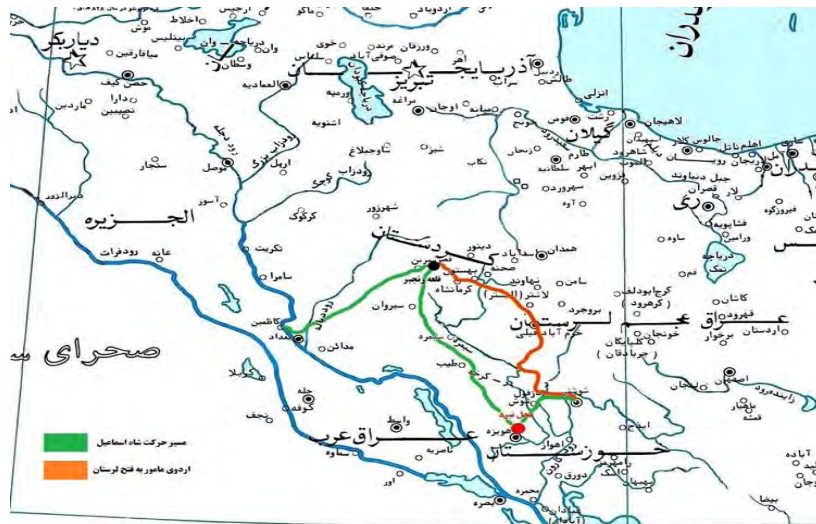
منبع: Akopyan & Mosaneef, 2015: 17



منبع: علاءالدینی، ۱۳۹۸: ۳۱۳

وجود یک سکه ضرب شده در سال ۹۲۰ ق از ملک فلاح به وضوح نشان می‌دهد که او تا سال ۹۲۰ ق والی هویزه بوده است.^۷ از آنجا که این آخرین سکه موجود از سلطان فلاح، بدون نام شاه صفوی ضرب شده است، تصور می‌رود که او پس از شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران و ضعف شاه اسماعیل، از طاعت شاه صفوی سر باز زده، به استقلال سکه ضرب کرده است. با توجه به نوشته‌های قاضی احمد غفاری مبنی بر اینکه بخشی از مردم تحت فرمان والی مشعشعی خود را تابع سلاطین عثمانی می‌دانستند (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۴) و همچنین نامه‌نگاری‌های سلطان عثمانی با والی لرستان و ترغیب وی به عصیان علیه شاه صفوی (توقیعی، ۱۲۷۵ ق: ۳۹۲)، محتمل است که این اقدام سلطان فلاح نیز معلول و مرتبط با تحریکات سلطان عثمانی بوده باشد. از واکنش دولت صفوی نسبت به عصیان اخیر فلاح خبری اطلاعی در دست نیست، اما هیچ نشانه‌ای دال بر حیات ملک فلاح بعد از این سال (یعنی ۹۲۰ ق) یافت نشده است. با توجه به آنکه ولیعهد و فرزندش، بدران بن فلاح در ۹۲۰ ق حکومت را آغاز و همواره مطیع دربار صفوی باقی ماند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۲؛ شوشتری، ۱۳۷۵ ق: ۲/۴۰۲؛ امین عاملی، ۱۳۵۳ ق: ۳۷۸/۱۳)، می‌توان تصور کرد که فلاح به زودی از دنیا رفته یا از حکومت کنار گذاشته شده است. لذا با توجه به مرگ زود هنگام فلاح بعد از عصیان و همچنین ابراز اطاعت جانشین وی نسبت به شاه صفوی، ابراز واکنش در مقابل این اقدام موضوعیت نداشته است.

^۷ - محققان قبلی تاریخ مندرج بر روی سکه را ۹۰۶ خوانده‌اند و درج حرف ۲ را خطای سازنده در نگارش عدد ۶ می‌دانند (نک: علاءالدینی، ۱۳۹۸: ۳۱۳؛ Akopyan & Mosaneef, 2015: 17). از آنجا که حروف ۹ و ۲ به طریزی کاملاً شفاف و روشن قابل قرائت هستند، نگارندگان این تاریخ را ۹۲۰ می‌دانند که بر روی برخی سکه‌های دیگر از همین دست قابل مشاهده است.



تهیه و ترسیم از نگارندگان

نتیجه‌گیری

دولت شیعی مذهبی مشعشعی که از نیمه دوم قرن نهم در نواحی جنوب غربی ایران و جنوب شرق عراق شکل گرفته بود، به واسطه اشتراک در ماهیت و در مبانی فکری-ایدئولوژی، می‌توانست رقیب سرسختی برای دولت صفوی باشد؛ اما به واسطه-ی بیش از دو دهه (از ۸۹۲ تا ۹۱۴ق) منازعات درون‌خاندانی طولانی مشتمل بر اختلافات عقیدتی و سیاسی میان اعضای خاندان حاکمه، به هیچ وجه امکان عرض اندام در برابر دولت صفوی را نداشت. شاه اسماعیل نیز با پیش-روی اعجاب-انگیز خود در طول دهه-ی نخستین حکومت خود، ضمن غلبه بر آق‌قویونلوها و شروانشاهیان، تمام نواحی آذربایجان، عراق عجم، ایران مرکزی، فارس، کردستان و بخش‌های شرقی آناتولی و بخش‌هایی از قفقاز را زیر فرمان گرفته بود و پس از غلبه بر عراق عرب در جمادی الآخر ۹۱۴ق، خود را به عنوان یک دولت ملی معرفی کرد. او سپس در رجب ۹۱۴ق با لشکرکشی سریع‌السير به سوی هویزه، ضمن بهره‌برداری از اختلافات داخلی خاندان، فرمانروایان مشعشعی را غافل‌گیر ساخت و در یک نبرد کوتاه («یک روزه») در دهه پایانی رجب بر آنها مسلط شد.

شاه اسماعیل در یک سیاست ماهرانه، ضمن اعدام سلطان فیاض و سران بخش غربی مشعشعی به اتهام عقاید غلوآمیز و با انتصاب خاندان رعنائی به حکومت بخش شرقی قلمرو مشعشعی، به تقسیم قلمرو مشعشعیان و تحدید قدرت آن خاندان پرداخت. او سپس با انتصاب یک شهنه-ی قزلباش در هویزه و بخش غربی قلمرو مشعشعی، قصد برچیدن بساط آن خاندان را داشت؛ ولی ناآرامی قبایل عرب وابسته به مشعشعیان، بعد از دور شدن شاه اسماعیل از خوزستان، اوضاع را دگرگون ساخت. سلطان فلاح بن محسن به عنوان عضو ارشد خاندان مشعشعی، ریاست اعراب ناآرام در بخش غربی را برعهده گرفت و همراه با دو فرزند خود ماجد و بدران به قیام علیه صفویان پرداخت.

حضور خاندان رعنائی در بخش شمالی خوزستان، تلاش‌های فلاح و فرزندانش برای تسلط مجدد بر شمال خوزستان را ناکام گذاشت ولی با اخراج ساخلوی قزلباش، بر بخش جنوبی و غربی مسلط شد. او به خاطر بیم از انتقام‌جویی شاه صفوی، به سرعت از کار خود عذرخواهی نمود و با ارسال هدایا و تحف فراوان، رضایت شاه اسماعیل را جلب کرد. شاه اسماعیل نیز با در نظر گرفتن عواملی همچون موقعیت جغرافیایی خاص منطقه، شرایط آب و هوایی، بافت اجتماعی قبیله‌ای و پیوند عمیق خاندان مشعشعی با این قبایل و نظایر آن، تصمیم به احیاء و ابقای خاندان مشعشعی گرفت، درخواست فلاح را پذیرفت. لذا او را به عنوان اولین والی

«والی‌نشین عربستان» در ساختار دولت صفوی منصوب کرد. فلاح تا سال ۹۲۰ ق حکومت کرد ولی ضرب سکه‌ی بدون نام شاه صفوی در سال ۹۲۰ ق گویای شورش او علیه شاه صفوی بعد از شکست چالدران است که با مرگ زود هنگام وی، از انتقام جویی شاه صفوی در امان ماند؛ و پسرش بدران به عنوان یک والی مطیع شاه صفوی در قلمرو مشعشعی باقی ماند.

منابع

- امورتی، ب. اس (۱۳۸۰). «مذهب در دوره صفوی»؛ در تاریخ ایران کمبریج ج ۶؛ دوره صفویان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- ابن‌شدرم، ضمان (۱۳۸۸). تحفه الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الأطهار، تحقیق کامل سلمان الجبوری، جلد ۲، قسم ۲، تهران: میراث مکتوب.
- اسکندر منشی (۱۳۸۲). تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- افوشته‌ای نظری، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳). نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار، تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی فرهنگی.
- امین‌عاملی، سید محسن (۱۳۵۳-۱۳۷۷ق). اعیان الشیعه، حقه حسن امین، ۵۶ مجلدات، دمشق: مطبعه ابن زیدون و بیروت: مطبعه الانصاف.
- امینی نجفی، عبدالحسین (۱۴۰۳ق). شهداء الفضیله، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- امینی هروی، ابراهیم (۱۳۸۳). فتوحات شاهی، تصحیح محمد رضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بدلیسی، شرف الدین (۱۳۷۷). شرفنامه، به اهتمام ولادیمیر زرنوف، تهران: اساطیر.
- برن، رهر (۱۳۴۹). نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بغدادی، عبدالله بن فتح الله (۱۹۷۵). تاریخ الغیاثی، تحقیق و دراسة طارق نافع الحمدانی، بغداد: جامعه بغداد و مطبعه اسعد.
- توقیعی، فریدون بیگ (۱۲۷۵ق). منشآت السلاطین، استانبول: بی‌نا.
- جناب‌دی، میرزا بیگ (۱۳۷۸). روضه الصفویه، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی (۱۳۶۶). تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)، تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی.
- حسینی شوشتری مرعشی، علاءالملک (۱۳۵۲). فردوس در تاریخ شوشتر و بعضی مشاهیر آن، تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی.
- حسینی شوشتری، عبدالله بن نورالدین (۱۳۴۳ق). تذکره شوشتر، تصحیح خان بهادر مولی بخش و محمد هدایت حسین، کلکته: اشیا‌تک سوساییتی بنگاله.
- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۸۵). ریاض الفردوس خانی، تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- خنجی، فضل الله (۱۳۸۲). تاریخ عالم آرای امینی، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۸۰). حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران: خیام.
- خورشاه بن قباد الحسینی (۱۳۷۹). تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح محمد رضا نصیری و کوئچی هانه دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- رنجبر، محمد علی (۱۳۸۲). مشعشعیان؛ ماهیت فکری - اجتماعی و فرایند تحولات تاریخی، تهران: آگه.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷)، احسن‌التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- زبیدی، محمد حسین (۱۹۸۲). إماره المشعشعیین اقدم اماره عربیه فی عربستان، بغداد: دار الحریه للطباعه.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲). ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

- شوشتری نورالله (۱۳۷۵ق). مجالس المؤمنین، تهران: اسلامیه.
- شیرازی، عبدی بیگ (۱۳۶۹). تکمله الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی.
- عالم آرای شاه اسماعیل (۱۳۴۹). تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عالم آرای صفوی (۱۳۵۰). به کوشش یدالله شکری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عزوای، عباس (۱۳۵۷ق). تاریخ العراق بین احتلالین، ج ۳، بغداد: مطبعه النقیصه الاهلیه.
- علاء الدینی، بهرام (۱۳۹۸). سکه‌های ایران، قره قویونلو، آق قویونلو و مشعشعیان خوزستان، تهران: برگ نگار.
- غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۳). تاریخ جهان آرا، تهران: کتابفروشی حافظ.
- قرمانی، احمد بن یوسف (۱۴۱۲ق). أخبار الدول و آثار الاول فی التاریخ، تحقیق احمد حطیط و فهمی سعد، بیروت: عالم الکتب.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۸۶). لب التواریخ، تصحیح هاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قیم، عبدالنبی (۱۳۸۸). پانصد سال تاریخ خوزستان و نقد کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» احمد کسروی، تهران: اختران.
- کسروی، احمد (۱۳۶۲). تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران: خواجه.
- مدرسی چهاردهی، مرتضی (۱۳۵۶). «مشعشعیان»، بررسی‌های تاریخی، س ۱۲، ش ۶، صص ۱۴۹-۱۸۸.
- مشعشعی، سید علی بن عبدالله (۱۳۹۶). الرحله المکیه، ترجمه نورالدین محمد بن نعمت الله جزایری، تصحیح عارف نصر، تهران: میراث مکتوب.
- مطهری، حمید رضا و سعید نجفی نژاد (۱۳۹۷). «علل تقابل شاه اسماعیل با مشعشعیان»، مجله تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، س ۱۳، ش ۵۰، صص ۷۰-۹۱.
- منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳). خلاصه-التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸). تذکره-الملوک، به کوشش محمد دبیر سیاقی، و سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره-الملوک، ترجمه مسعود رجب-نیا، تهران: امیرکبیر.
- واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲). خلد برین؛ ایران در روزگار صفویان، به کوشش میر هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- وحید قزوینی، محمد طاهر (۱۳۸۳). تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سعید میر محمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Akopyan, Alexander & Farbod Mosanef (2015). "the Coinage of the Musha'sha", Journal of the Oriental Numismatic Society Offprint 223, pp.13-20.